

اهداف تربیت عرفانی در نگاه مولانا با تأکید بر انسانشناسی

رضاعلی نوروزی *

محمدرضا نصرافهانی **

فاطمه داوری دولت‌آبادی ***

پذیرش نهایی: ۹۴/۳/۲۰

دریافت مقاله: ۹۳/۱۰/۱۰

چکیده

تربیت عرفانی یکی از ساحت‌های تربیتی معنوی است که در آموزه‌های عارفان اهل طریقت و سیر و سلوک ریشه دارد. هدف از نگارش این مقاله، استنتاج اهداف تربیت عرفانی مولانا شاعر و عارف بزرگ قرن هفتم هجری از آرای انسانشناسانه اوست که در آثارش نمودار است. این پژوهش با روش توصیفی استنتاجی نگارش یافته است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، هدف نهایی مولانا در تربیت آدمی، فنا و بقای بالله دانسته شده و سایر اهداف که در حکم اهداف واسطه‌ای در تربیت عرفانی است، در راستای تحقق آن وضع گشته است که اهدافی مانند رسیدن به تغییر خویشتن، دریافت بارقه‌های حق، رسیدن به معرفت شهودی، عشق، موت اختیاری و... در زمره این اهداف قرار می‌گیرد که هر یک از آنها در رسیدن انسان به هدف اصلی او در تربیت عرفانی از نگاه مولانا یعنی همان فنا و بقای بالله نقش مهمی بر عهده دارد. **کلید واژه‌ها:** مولانا و انسان‌شناسی، تربیت عرفانی از نظر مولانا، اهداف تربیتی و نگاه عارفان به آن.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

nowruzi.r@gmail.com

* استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه اصفهان

m.nasr@Ltr.ui.ac.ir

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

f.davari.d@gmail.com

*** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

تربیت از ریشهٔ رَبَوَ و به معنای بالندگی و شکوفایی جسمی و روحی آدمی است (باقری، ۱۳۹۲: ۵۱) و دارای ساحت‌های گوناگونی مانند معنوی، عقلانی، اجتماعی، عاطفی و... است. باید توجه کرد که تربیت معنوی نیز زیرمجموعه‌هایی از جمله تربیت عرفانی دارد (بهشتی، ۱۳۸۸: ۲۴ و ۲۵). کلمهٔ عرفان از نظر لغوی مشتق از ریشهٔ «عَرَفَ» به معنی شناختن، و از نظر اصطلاحی، مکتبی فکری و نظری است که به شیوهٔ کشف و شهود و اشراق به بررسی شناخت حق و حقایق امور و اسرار آفرینش می‌پردازد (دهباشی و میرباقری فرد، ۱۳۸۶: ۹). تربیت عرفانی همان سیر و سلوک عرفانی و آموزه‌های عارفانه در آثار عارفان است. توضیح اینکه سیر به معنای حرکت کردن و رونهادن به چیزی، و سلوک به معنای رفتار با برنامه دقیق و خط‌مشی معین است. در فرهنگ اصطلاحات عرفانی، مسیر تزکیه، تهذیب، شیوهٔ حرکت در راه تعالی و عروج روح و طی مدارج کمال از سیر الی الله تا وصول بالله را سیر و سلوک عرفانی دانسته‌اند و این همان تربیت عرفانی است (بهشتی، ۱۳۸۸: ۲۴ و ۲۵). همان‌گونه که ذکر شد برای تربیت، گستره‌های مختلفی بیان شده که متعالی‌ترین نوع آن، تربیت معنوی و بهترین نوع تربیت عرفانی است. انسانی تربیت یافته است که در تمامی گستره‌های تربیت، رشد یابد و تنها به جنبه یا جنبه‌هایی از آن معطوف نماند. اکتفا به آموزه‌های تربیت عرفانی سبب رشد تک‌بعدی آدمی، و عدم تطبیق آموزه‌های آن با منابع دینی و عقلی، سبب انحرافات می‌شود که در بعضی فرقه‌های عرفانی افراطی به وجود آمده است؛ از جمله این انحرافات می‌توان به منزوی شدن فرد، جافتادن آداب افراطی در جامعه به عنوان مسائلی دینی، کنار گذاشتن عقل و استدلال و پرداختن به علومی که به رشد آدمی کمک می‌کند و... اشاره نمود.

در تعریف انسان‌شناسی می‌توان گفت هر منظومهٔ معرفتی را که به بررسی انسان، بعد یا ابعادی از وجود او یا گروه و قشر خاصی از انسانها می‌پردازد و به ارائهٔ دستورالعمل برای رسیدن انسان به کمال حقیقی او توجه نشان می‌دهد و موانع دستیابی به کمال او را نیز ذکر می‌کند، می‌توان «انسان‌شناسی» نامید (رجبی، ۱۳۸۸: ۲۱).

از سویی دیگر در نظام تربیتی کنونی ایران، که تا حدودی اقتباسی از نظام تربیتی غربی است، ساختار نظام آموزشی به صورتی تقریباً بسته و مکانیکی تشکیل شده، پویایی و توان تغییر و انعطاف

کمی در آن دیده می‌شود. در حالی که تعلیم و تربیت وقتی می‌تواند همه ابعاد شخصیت و لایه‌های زندگی فردی و اجتماعی را دربرداشته باشد که پویایی و انعطاف پذیری لازم را داشته باشد (نوروزی و هاشمی، ۱۳۹۱: ۷۶). طبق آرای فیلسوفان و اندیشمندان بزرگ، هیچ تغییر مثبتی حتی در زمینه اجتماعی و سیاسی، بدون تغییر در شیوه نادرست تربیتی امکانپذیر نمی‌شود (کاردان، ۱۳۸۸: ۱۳۸). با توجه به آنچه مطرح شد بی‌تردید پرده برداری از عیوب تربیتی - آموزشی فعلی و حل آنها تا حدودی نیازمند توجه به رویکردهای معنوی و عرفانی تربیت است که بعضی از آنها در متون عرفانی اسلامی و ادبیات فارسی از دیرباز تا کنون آمده است و آموزه‌های وحیانی دین اسلام اساس آنها را تشکیل می‌دهد. از این رو این پژوهش مدعی است که آنچه به عنوان اهداف تربیتی در آثار منظوم و منثور مولانا جلال الدین محمد عارف و ادیب بزرگ قرن هفتم آمده و بر پایه معرفت و بینش شهودی استوار است، می‌تواند در رشد و تربیت ابعاد معنوی و فطری انسان، چه در شیوه خودسازی و چه در نکات تربیتی مربوط به معلم و متعلم تأثیر مطلوبی بگذارد و عیوب نظام تربیتی فعلی را که معطوف ماندن به جنبه‌های مادی و علوم حصولی و طبیعی و تجربی است تا حد امکان رفع سازد. این مقاله به دنبال این است که بر اساس اندیشه‌های شهودی و عرفانی مولانا در موضوع انسانشناسی، اهدافی تربیتی فراهم آورد که رهنمودهایی برای نظام تعلیم و تربیت فعلی به دست دهد و به عبارت دیگر نظریه‌های راهنمای عمل را برای مسئولان نظام آموزش و پرورش با توجه به متنی بومی و عرفانی در اختیار قرار دهد تا بتواند گامی در رفع مشکل تک‌بعدی شدن موضوعات تربیتی بردارد.

با در نظر گرفتن پژوهشهای اندکی که به تبیین نظام‌مند اندیشه‌های تربیتی مولانا پرداخته است، اهمیت این پژوهش را می‌توان در چند جهت مد نظر قرار داد: نخستین دلیل ضرورت، ناشی از نقشی است که به طور کلی از فلسفه تربیتی هر مکتب فکری انتظار می‌رود. فلسفه تربیتی به منزله منطق و معیار نظام تربیتی هر جامعه و یا هر امت به کار می‌رود. بنابراین تصمیم‌گیریها در مورد سیاستهای کلان تربیتی، جهت‌دهیها و انسجام‌بخشی‌های نظام تربیتی با فلسفه تربیتی است و مسلماً فلسفه تربیتی مولانا که با تکیه بر تربیت عرفانی شکل یافته است، می‌تواند در جهت‌دهیهای فرهنگی و تربیتی نهادهای اسلامی مهم باشد. دلیل دوم در ضرورت پرداختن به این تحقیق مرتبط به نظام اجتماعی کشور یعنی نظام جمهوری اسلامی است. در این نظام آموزه‌های اسلامی، که رهنمودهای مولانا بر پایه آنهاست، نفوذی عمیق در فرهنگ جامعه دارد؛ بدین ترتیب تدوین اهداف تربیتی او

می‌تواند راهنمای عمل خوبی برای معلمان و مربیان جامعه به منظور تعدیل سامانه آموزشی باشد. دلیل سوم در ضرورت این پژوهش این است که هنوز در تبیین اهداف تربیتی از آموزه‌های انسان‌شناسانه و عارفانه مولانا پژوهش جدی و معینی نیست که این مقاله می‌تواند متن مورد نظر را فراهم سازد و همین‌طور امید است بتواند در جهت‌دهی متون تربیتی مؤثر واقع گردد. توجه به این نکته ضروری می‌نماید که در تبیین اهداف تربیت عرفانی مولانا، نگاهی کلان و کلی وجود دارد و تنها به اهداف تعلیم و تربیت آموزشگاهی بسنده نشده است. بر این اساس، بعضی از اهداف در شیوه خودسازی یا تربیت عارفانه و شخصی برجستگی بیشتری دارد و برخی دیگر نیز هم در زمینه تربیت آموزشگاهی، عام و رسمی و هم در زمینه فردی و خاص شایسته اهمیت است.

با تأمل در پیشینه تحقیق فعلی می‌توان به این پژوهشها اشاره نمود که تا حدودی به موضوع مورد بحث نزدیک است: سیدی (۱۳۸۱) فلسفه تربیتی مولانا را در قالب اصول، اهداف، روشها و عوامل کمک کننده به یادگیری با تکیه بر شناخت‌شناسی و ارزش‌شناسی مورد تبیین قرار داده است. جمشیدی (۱۳۸۸) به مقایسه فلسفه تربیتی مولانا و امام خمینی (ره) در قالب اهداف، اصول و روشهای تربیتی استنتاجی از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی با نگرشی کلی پرداخته است. هاشمی (۱۳۸۹) دلالتهای تربیتی مولانا را در قالب اصول، اهداف و نکات مربوط به معلم و متعلم به صورتی کلی از اندیشه‌های انسان‌شناسانه او تبیین نموده و بهشتی و ابوجعفری و فقیهی (۱۳۸۶) به بحث و بررسی کلی در مورد دلالتهای تربیتی مولانا در قالب، مبانی، اصول، اهداف و روشهای تربیتی توجه نشان داده است. وجه تمایز پژوهش فعلی با سایر پژوهشها در این زمینه، پرداختن به اهداف تربیت عرفانی از دید مولانا به صورت جزئی و در قالب هدف نهایی و اهداف واسطه‌ای است که ارتباطی طولی با یکدیگر دارد و خود نیز تشکیکی و مرتبه‌مند با توجه به سن و ظرفیت وجودی افراد است، و مرتبی یا سالک را برای دستیابی به هدف نهایی یاری می‌کند. در این پژوهش با توجه به رویکردهای انسان‌شناسانه مولانا، که از آثار او به شکل مستقیم استنتاج شده به گونه‌ای ویژه به تربیت عرفانی توجه شده است. اهداف مورد نظر در این پژوهش با پاسخگویی به این سؤالات محقق می‌شود: ۱- بارزترین آرای مولانا در انسان‌شناسی کدام است؟ ۲- با توجه به دیدگاه‌های مولانا، که از آرای انسان‌شناسانه او در آثارش استنتاج شده است، کدام اهداف تربیتی اعم از هدف غایی و اهداف واسطه‌ای را که مسیری برای تحقیق هدف غایی هستند در ساحت تربیت عرفانی می‌توان استنتاج کرد؟

روش پژوهش

روش تحقیق، توصیفی استنتاجی است. با توجه به نظری بودن استنباط تعلیم و تربیتی مورد بحث، طرح پژوهشی از نوع طرحهایی است که ساخت نظریه را هدف خود قرار داده است و لذا این پژوهش کیفی به بالاترین سطح از تأویل و انتزاع نیاز دارد. در این پژوهش ابتدا با مراجعه و مطالعه آثار مولانا و نیز آثاری که به بررسی و تبیین آرای او پرداخته است، مبانی انسانشناختی مولانا استخراج شد؛ سپس با مطالعه مباحث مربوط به تربیت، عرفان و تربیت عرفانی به استنتاج و تبیین و توضیح اهداف تربیت عرفانی از آثار و آرای مولانا توجه شد.

۱ - انسانشناسی از نگاه مولانا

آنچه به عنوان مهمترین علت لزوم شناخت انسان می توان ذکر کرد، این است که انسان، داندۀ جمیع اسمای الهی است و به تعبیر عارفان مظهر جمیع اسما و صفات خداوند است؛ پس شناخت انسان در شناخت خدا نقش مهمی دارد؛ چنانکه در قرآن کریم آمده است: «سُتْرِیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْأَفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ یَبَیِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ یَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ» (فصلت/ ۵۳) (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۳۱۷). مولانا مانند سایر عارفان در بحثهای انسانشناسی خویش ضمن پرداختن به جایگاه انسان، حواس ظاهری و باطنی او و مراحل سلوک عارفانۀ آدمی به سوی حق، بسیاری از نکات انسانشناسانۀ خویش را در دو بخش راههای دستیابی به مراتب کمال انسان و موانع رسیدن به آنها می آورد.

۱ - ۱ - انسان و جایگاه او نزد مولانا

حکما، فلاسفه و بویژه عرفایی مانند مولانا در آثار خود به «انسان» و «معرفة النفس» توجه زیادی کرده اند. اساس اندیشه بسیاری از عرفا را نگاه آنها به این مقوله می سازد. انسان از نگاه عارفان، موجودی پیچیده است که توانایی رسیدن به بالاترین یا فروترین مرتبۀ وجودی را دارد. مولانا نیز در آثارش، آدمی را مظهر اسما و صفات الهی دانسته و او را به شناخت خویشتن و توجه به خود حقیقیش فراخوانده است.

«ای نسخه اسرار الهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست
وی آینه جمال شاهی که تویی
در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی»

(مولوی، ۱۳۹۱: ۱۳۸۴)

هم‌چنین مولانا در جایی دیگر از جایگاه انسان می‌گوید و از اینکه عده‌ای با نشناختن جایگاه خویش، خود را ارزان می‌فروشند.

«خویش‌تن نشناخت مسکین آدمی
از فزونی آمد و شد در کمی
خویش‌تن را آدمی ارزان فروخت
بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۳۵۳ و ۳۵۴)

۱ - ۲ - حواس ظاهری و باطنی انسان از نگاه مولانا

انسان از دید مولانا دارای دو نوع حواس ظاهری و باطنی است. حواس ظاهری، ظواهر مادی را درک می‌کند و از همین روی است که او آنها را حس دنیا و نردبان این جهان می‌نامد. این حواس دامنه درک محدودی دارند و انسان با توجه به قوای نامحدود و توانایی‌های بی‌اندازه‌ای که دارد، نباید خود را به این حواس محدود بداند. مولانا حواس باطنی را، که به درک کشفی و شهودی غیب می‌انجامد به نامهایی مانند «حس جان» و «حس دیگر» معرفی می‌کند که این حواس توانایی درک نامحدودی دارد. مولانا راه دستیابی به حواس باطنی را استغراق در حقیقت مطلق می‌داند. او حواس ظاهر را جدا از یکدیگر می‌شمارد اما در عالم معنا حواس را یکی می‌داند. باید برای رسیدن به حواس باطنی در دریای حقیقت غرق شد به حدی که حتی دست و پا هم نزد. برای درک خداوند باید از حواس ظاهری دست شست و با حواس باطنی، که متحد و از جنس اصل و حقیقت است به ادراک پرداخت و از نگاه مولانا این همان یکی شدن با حقیقت و رسیدن به درجه‌ی انا الحق گویی است (همتی، ۱۳۹۰: ۹۰ و ۹۱). در حقیقت حواس ظاهری مانند عقل جزوی و مادی است؛ یعنی اینکه باید در مسیر صحیح محقق شدن حواس باطنی و شکوفایی آنها از آن بهره‌مند شد و گرنه آدمی بدون این تغییرات از رسیدن به هدف اصلی خلقت خویش یعنی رسیدن به حق و خود، او شدن بازمی‌ماند:

«پنج حسی هست جز این پنج حس
آن چو زر سرخ و این حس‌ها چو مس
حس ابدان قوت ظلمت می‌خورد
حس جان از آفتابی می‌چرد»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۸۱)

۱ - ۳ - مراحل سلوک انسان از نگاه مولانا

مراحل سلوک از دید عارفان و بویژه مولانا، که سالک را به فنای در حق می‌رساند و او را با حضرت حق متحد می‌گرداند، می‌تواند به شرح زیر تبیین شود:

۱ - توحید افعالی: آغاز مرحله سلوک به هستی مطلق، درک این حقیقت است که هر فعلی چه خوب و چه بد از جانب خداست و اینکه قهر و غضب الهی هم از دید عده‌ای رحمت تلقی نمی‌گردد، مسئله‌ای نسبی در میان عارفان و حکما است (گولپینارلی، ۱۳۶۳: ۲۶۵). بنابراین هر کاری حتی اگر به وسیله انسان انجام شود، جز فعل الهی نخواهد بود؛ چون اوست که انسان را آفرید و به او قدرت و توان اراده و کارها را بخشید و سالک باید این را درک کند:

«خلق حق افعال ما را موجد است فعل ما آثار خلق ایزد است»

(مولوی، ۱۳۸۹: ۸۳)

۲ - توحید صفاتی: سالک در این مرحله، تمامی رفتار خویش را نتیجه صفات و آن صفات را صفات الهی می‌داند و صفات الهی را نیز جزء ذات حضرت حق برمی‌شمرد (گولپینارلی، ۱۳۶۳: ۲۶۵). توضیح بیشتر اینکه بعضی صفات الهی نمود کاری در جهان است مثلاً خالقیت، قدرت، رازقیت و... اینها صفات فعلی خداوند است و بعضی صفات نیز به خودی خود نمود نمی‌یابد؛ مانند عالمیت، حسن و... صفات فعلی هر یک در یکی از صفاتی ریشه دارد که در دسته دوم آمد و به صفات ذات مشهور است:

«نه طالب است و نه مطلوب آن که در توحید صفات طالب و مطلوب را جدا دیده»

(مولوی، ۱۳۹۱: ۸۸۶)

۳ - توحید ذاتی: سالک در این مرحله تمامی صفات الهی را جزء ذات او و تمامی هستی را چیزی جز ذات خدا نمی‌داند و برای غیر از ذات الهی موجودیتی قائل نیست (گولپینارلی، ۱۳۶۳: ۲۶۵)؛ یعنی اگر تکثری هم بوده ساخته ذهن بندگان است و اگر این تکثر از جانب خدا بیان گشته برای پیدا کردن شناختی هرچند محدود از خدا در ذهن بندگان است و سالک در این مرحله باید از آن بگذرد:

«نقش من از چشم تو آواز داد که منم تو، تو منی در اتحاد»

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۸۳)

۱ - ۴ - کمال انسان از نگاه مولانا

انسان هدف عالی آفرینش جهان و از طرفی دیگر به منزله آینه تمام‌نمای اوصاف الهی است. هیچ موجودی نمی‌تواند همانند او اتصالی بی‌مانند با خدا داشته باشد. هم‌چنین برای او مرتبه‌ای است که چون خداوند نورش را بر ملائکه عرضه کرد، مشکل ایشان حل شد و او است که همه

ازل و ابد را به هم پیوند می‌دهد و تا مقام فنای فی الله که غایت اوست، پیش می‌رود و همه جهان ظاهر تنها پله‌ای از نردبان تعالی اوست (نصراصفهانی، ۱۳۷۷: ۲۵).

۱ - ۴ - ۱ - راه‌های دستیابی به کمال انسانی از نگاه مولانا

با وجود تفاوت‌هایی که میان انسان و دیگر مخلوقات الهی هست بویژه وجود کمالاتی مانند عقل، اختیار، آزادی، عشق و محبت، عظمت انسان در تمامی ابعاد وجودی او نمایان می‌گردد و مولوی به این عظمت توجه دارد و او را جوهره و چکیده عالم هستی می‌داند (قربانی، ۱۳۹۲: ۳۳). این وجود بی‌بدیل برای راهیابی به جایگاه حقیقی خویش باید که مراحل را طی کند. مولانا برای رسیدن به کمال، عوامل و راه‌هایی به انسان توصیه می‌کند که آنها به دو ساحت معرفتی و غیر معرفتی تقسیم می‌گردد:

الف - عوامل معرفتی کمال

۱ - گشودن بندهای حس از خویشتن و دستیابی به حواس باطنی (نصراصفهانی، ۱۳۷۷: ۱۸۵ و

۱۸۹) و این اولین گام برای رسیدن به کمال انسان یعنی فنا و بقای بالله است:

«آن حسی که حق بر آن حس مظهرست نیست حس این جهان آن دیگرست
حس حیوان گر بدیدی آن صور بایزید وقت بودی گاو و خر»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۸۹۰)

۲ - برخورداری از جلوه‌های عقل کلی و دوری از اکتفا به یافته‌های عقل جزوی. روشنایی این مرتبه از عقل به حدی است که روز روشن در مقابل آن به منزله شب تاریک است. عقل کل از مشکلات نمی‌هراسد؛ زیرا با بودن او دیگر مشکلی وجود ندارد (نصراصفهانی، ۱۳۷۵: ۲۵). کمال آدمی در سیطره عقل جزوی و یافته‌های آن نیست که به علوم تحصیلی و یافته‌های منفعت‌آفرین دنیایی محدود است و برای همین انسان به نیروی قوی‌تر عقل کلی نیاز دارد که محدودیت‌های عقل جزوی را ندارد و به غیب و حقیقت راه یافته است:

«عقل دیگر بخشش یزدان بود چشمه آن در میان جان بود
چون ز سینه آب دانش جوش کرد نه شود گنده نه دیرینه نه زرد
ور ره نبعش بود بسته چه غم کو همی جوشد ز خانه دم به دم»
(مولوی، ۱۳۸۹، ۵۷۱)

۳ - تزکیه صفات ناشایست از دل و تهذیب و آراسته کردن آن به فضایل و معارف و صفات حقیقی انسانی که به شیوه‌های مختلفی مانند صبر برابر سختی‌ها، مراقبه و... حاصل می‌شود (نصر اصفهانی، ۱۳۷۷: ۲۰۰). تزکیه و تهذیب از راه‌های مهم در تغییر آدمی و جهت‌دهی او به سمت هدف اصلی و کمال حقیقی او یعنی فنا و بقای بالله است:

«گر ز نام و حرف خواهی بگذری
پاک کن خود را ز خود هین یکسری
همچو آهن ز آهنی بی‌رنگ شو
در ریاضت آینه بی‌زنگشو
خویش را صافی کن از اوصاف خود
تا ببینی ذات پاک صاف خود»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۵۶)

ب - عوامل غیر معرفتی کمال

۱ - طلب، که همان درد موهبتی و احساس نیاز عاشق است به طی مراتب کمال که مورد پسند محبوب نیز هست و نیز انسان را به تولدی دیگر می‌کشاند. تولدی که در آن انسان عاری از صفات حیوانی خواهد بود و به گفته مولانا، این طلب هم کشتی از سوی خداست (نصر اصفهانی، ۱۳۷۷: ۲۱۳-۲۲۰). آغاز تمامی راه‌ها با طلب است و بی‌شک کمال آدمی نیز در گروی خواستن خود اوست. اوست که از این جهانی بودن دل می‌کند و آماده‌ی جدا شدن از خود و خواهش‌های فانی خویش شده، آهنگ سفر به سوی حق می‌کند:

«این طلب در ما هم از ایجاد توست
رستن از بیداد یارب داد توست
بی‌طلب تو این طلب‌مان داده‌ای
بی‌شمار و حد عطاها داده‌ای»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۷۸)

۲ - صبر در برابر جاذبه‌های دنیا و میارزه با هوای نفس؛ اگرچه در این مرحله ممکن است برخی لذت‌های دنیایی را از دست دهد در عوض آن، حقایق گرانبهاتری را با صبر و سختکوشی به دست می‌آورد (نصر اصفهانی، ۱۳۷۷: ۲۳۰) و شخصیت آدمی بدین وسیله قدرت پذیرش حقایق را می‌یابد:

«صبر کردن جان تسبیحات توست
صبر کن کان است تسبیح درست»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۲۹۰)

«عاقبت جوینده یابنده بود
که فرج از صبر زاینده بود»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۸۳۱)

۳ - پیروی بی‌چون و چرا از پیر که برای برخورداری از وی باید حضور قلب، خاموش و

ساکت نشستن در حضور پیر و ترک سستی را مراعات نمود (نصراصفهانی، ۱۳۷۷: ۲۳۰ - ۲۴۵). مولانا در مورد مقام پیر یا استاد، که وظیفه تغییر و تعلیم و تربیت و ظرفیت بخشی مریدان خویش را دارد در آثار خویش بسیار سخن گفته است و از آن جمله می گوید:

«ظل او اندر زمین چون کوه قاف
روح او سیمرغ بس عالی طواف
گر بگویم تا قیامت نعت او
هیچ آن را مقطع و غایت مجو»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۳۸)

۴ - ایجاد امکان موت اختیاری در خود از عوامل غیر معرفتی کمال آدمی است. توضیح اینکه هر گاه انسان از طبیعت و دلستگی های آن به طور ارادی بمیرد و در عالم ملکوت زاده شود، موت اختیاری حاصل شده است؛ به عبارت دیگر، هر گاه انسان به مبارزه با هوای نفس خویش پردازد تا نفس را بکشد و به حیات حقیقی خویش نایل گردد و تولد دوباره او حاصل شود (بهشتی، ابوجعفری و فقیهی، ۱۳۸۶: ۲۱۳):

«بهر این گفت آن رسول خوش پیام
رمز موتوا قبل موت یا کرام
هم چنانکه مرده ام من قبل موت
زان طرف آورده ام این صیت و صوت
پس قیامت شو قیامت را ببین
دیدن هر چیز را شرطست این
تا نگردي او ندانی اش تمام
خواه آن انوار باشد یا ظلام»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۸۳۷)

۴ - برخورداري از جذبات و عنایت حق که این نکته علاوه بر سعی و تلاش سالک در رسیدن به کمال مؤثر است و اصلاً اگر نباشد، سلوک حقیقی انجام نمی گردد (نصراصفهانی، ۱۳۷۷: ۲۴۶ تا ۲۵۱) و آن به دو مرتبه لطف عام همگانی که همان الطاف رحمانی است و لطف خاص که برابر با رحمت رحیمی است و برای خاصان درگاه الهی قابل دریافت و درک است، تقسیم می شود.

«یک عنایت به ز صدگون اجتهاد
جهد را خوف است از صدگون فساد»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۹۴۸)

۵ - عشق و شیدایی که محبت شدید معنا می دهد، آیین مولانا است. عشق صفتی الهی است که چون ظرفیت بنده ای با شکستن مرزهای مادی، فراخی پذیرش آن را پیدا کند از آن بهره مند، و همه وجودش دگرگون شود. آن گاه که مولانا در داستان شاه و کنیزک از عشق شاه و اینکه درمان کنیزک را درمان خویش می داند، سخن می گوید، بی تردید می خواهد نشان دهد که این لطفه که

به شرح و بیان نمی‌آید، چیست و در همین داستان است که علاج عشق را با عقل جزوی محال می‌داند (صادقی مزده، ۱۳۹۰: ۸۶)؛ به عبارت دیگر عشق از نظر مولانا دردی است که خودش درمان همه دردهاست. عشق نیروی محرک آدمی است که او را با سرعت بی‌نهایت زیاد به نقطه کمال او یعنی فنا و بقای بالله می‌رساند:

«ای عشق بی‌تناهی وی مظهر الهی هم پشت و هم پناهی کفوت لقب ندیدم»
(مولوی، ۱۳۹۱: ۶۴۴)

۱- ۳- ۲- موانع دستیابی به کمال انسانی

در مسیر رسیدن انسان به کمال، آفات و موانع بی‌شماری هست که همه آنها را می‌توان ناشی از جنبه جسمانی او دانست. جسم چون خود از جهان خاکی است، همه خواسته‌ها و امیالش رنگ زمینی دارد. در حالی که روح را اوصافی است در برابر اوصاف تن او به مانند مرغی می‌ماند که در قفس تن بقراری می‌کند و هر لحظه در تکاپوی پرواز است. بر اساس اندیشه مولانا روح و تن بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند ولی هرگز اثری را که روح بر جسم می‌نهد چه به لحاظ کیفی و چه به لحاظ کمی، نمی‌توان با اثری که جسم بر روح دارد مقایسه کرد (نصراصفهانی، ۱۳۷۷: ۲۶):

«جسم را نبود از آن عز بهره‌ای جسم پیش بحر جان چون قطره‌ای
جسم از جان روزافزون می‌شود چون رود جان جسم بین چون می‌شود
حد جسمت یک دو گز خود بیش نیست جان تو تا آسمان جولان گنی ست»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۵۶۸)

از نگاه مولانا، موانع دستیابی به کمال نیز به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف - موانع معرفتی

۱- تأکید بر حواس پنجگانه ظاهری که ضعفهایی از جمله محدود به زمان و مکان بودن، روی به تاریکی داشتن، دارای ظرف کوچک بودن، امکان خطا داشتن و... دارد (نصراصفهانی، ۱۳۷۷: ۶۸ تا ۷۵). و همین محدود ماندن به حواس ظاهری است که آدمی را از جدایی از عالم ماده و سیر در لاهوت و رسیدن به فنا بالله بازمی‌دارد:

«چون ز حس بیرون نیامد آدمی باشد از تصویر غیبی اعجمی»

(مولوی، ۱۳۸۹: ۳۵۴)

۲ - وهم و خیال که رهنمان رسیدن به حقایقند و به‌رغم این، قدرت شکفت‌انگیزی دارد و هر کس را به گونه‌ای اسیر خویش می‌سازد و باعث بدگمانی و عدم تأثیر هدایت به حق می‌گردد (نصرافهانی، ۱۳۷۷: ۷۵ تا ۸۰).

«تنگ‌تر آمد خیالات از عدم
زان سبب باشد خیال اسباب غم
باز هستی تنگ‌تر بود از خیال
زان شود روی قمرها چون هلال»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۴۳)

۳ - پیروی از عقل جزوی که به تحصیل علوم مدرسه‌ای معطوف است و به دنبال منافع مادی، محدود و غیر واصل به غیب، حسی و وابسته به دنیای مادی است و تقلید در حقایقی که آدمی باید خود آنها را دریابد و این نیز نشان از وابستگی انسان به دنیای مادی و عقل جزوی است (نصرافهانی، ۱۳۷۵: ۱۷ تا ۲۰)؛ زیرا عقل جزوی به خودی خود توان عبور از ساحت ماده و به خود رفتن تا آستان حق و یکی شدن با او را ندارد:

«نیست از عاشق کسی دیوانه‌تر
عقل از سودای او کور است و کر
زان‌که این دیوانگی عام نیست
طب را ارشاد این احکام نیست»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۸۸۲)

«آستن این عالم ای جان غفلت است
هوشیاری این جهان را آفت است»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۰۵)

۴ - توقف در اسباب به جای دیدن مسبب‌الاسباب؛ توضیح اینکه حوادث و خلائق این جهان به دلیل وجود مراتبی طولی از آن تا خدا به اراده حضرت حق با وجود اسباب تدبیر می‌شود که غافل شدن از مسبب‌الاسباب عامل غفلت آدمی از هدف اصلی خویش است:

«دیده‌ای باید سبب سوراخ کن
تا حجب را برکنند از بیخ و بن
تا مسبب بیند اندر لا مکان
هرزه داند جهد و اکساب و دکان»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۷۰۲)

۵ - علم و معرفت غیر شهودی که شامل تمامی علوم حسی و طبیعی و عقلی می‌گردد و به خودی خود راه به سوی حقیقت ندارد و محدود است اما صاحب آن توهم کمال دارد (نصرافهانی، ۱۳۷۷: ۱۰۹). این علوم اگر رو به سمت بی‌نهایت نداشته باشد و در آن جهت کسب نگردد، مایه تباهی آدمی است:

«مرغ کو ناخورده است آب زلال اندر آب شور دارد پر و بال»

(مولوی، ۱۳۸۹: ۶۶۶)

۶ - پیروی از خواهشهای نفسانی که سعی در جلوگیری از رسیدن آدمی به کمال خویش را دارد (نصراصفهانی، ۱۳۷۷: ۱۱۴). دل بستن به جاذبه‌های نفس مانند شهوت، حسد، خشم، آرزو، نام و جاه و... از آفات مهم رسیدن به کمال است. نفس و خواهشهای آن تا وقتی به رشد حقیقی نرسیده، و از امیال دنیایی فراتر نرفته باشد به انسان آسیب می‌رساند. و این آسیب‌رسانی به مرتبه‌ای از نفس نسبت داده می‌شود که اماره نام دارد و شیطان و سوسه‌گر درون آدمی است.

«گرگ درنده‌ست نفس بد یقین چه بهانه می‌نهی بر هر قرین»

در ضلالت هست صد کل را کله نفس زشت کفرناک پر سفه»

(مولوی، ۱۳۸۹: ۹۸۶)

ب - موانع غیر معرفتی

۱ - دل بستن به دنیا و مال ثروت آن که مانند سراپی آدمی را جذب خویش می‌کند و آدمی

پس از رسیدن به آن تشنه‌تر گشته بدان وابسته‌تر می‌گردد (نصراصفهانی، ۱۳۷۷: ۱۲۰). مولانا کسی را که دل بسته مال دنیا می‌شود طالب رسوایی خویش برمی‌شمرد:

«مال و منصب تا کسی کآرد به دست طالب رسوایی خویش او شده‌ست»

(مولوی، ۱۳۸۹: ۵۵۲)

۲ - تکبر، خودبینی و فخر فروشی که باعث ندیدن بسیاری از مسائل پیرامون انسان و چون زهر

کشنده‌ای است که آدمی را از معشوق و محبوب نیز بازمی‌دارد (نصراصفهانی، ۱۳۷۷: ۱۲۶ تا ۱۲۸):

«نردبان خلق، این ما و منی‌ست عاقبت زین نردبان افتادنی‌ست»

هر که بالاتر رود ابله‌تر است که استخوان او بتر خواهد شکست

این فروع است و اصولش آن بود که ترفع شرکت یزدان بود»

(مولوی، ۱۳۸۹: ۶۰۰)

۳ - همنشینی با ناراستان که باعث جدایی از یاران نیکو و وفادار، شکل‌گیری صفات ناپسند در

انسان، دوری از حقیقت و گرفتاری در دام بلا می‌گردد (نصراصفهانی، ۱۳۷۷: ۱۴۲ تا ۱۴۵) و

آدمی را از دوستی با اهل حق که او را به سرمنزل حقیقیش رهنون می‌گردند، باز می‌دارد:

«این سزای آن که شد یار خسان
این سزای آن که اندر طمع خام

یا کسی کرد از برای ناکسان
ترک گوید خدمت خاک کرام»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۳۴۰)

۴- دوری از حق و عشق او. دل بی محبت خدا خرابه‌ای بیش نیست و انسان بی عشق به تنگترین و تاریکترین جا می‌رسد؛ چه رسد به اینکه به لقاءالله که کمال حقیقی اوست، نایل شود
(نصراصفهانی، ۱۳۷۷: ۱۴۶):

«هیچ گنجی بی‌دد و بی‌دام نیست
جز به خلوت گاه حق آرام نیست»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۵۹۱)

۵- نداشتن رهبر که باعث گم شدن مسیر و تلف شدن وقت و یا طی کردن مسیری سخت و پر از سنگلاخ می‌گردد (نصراصفهانی، ۱۳۷۷: ۱۴۷ و ۱۴۸). با توجه به آنچه عارفان راه حق گفته‌اند، طی طریق به سمت فنا و بقای بالله، بدون همراهی و راهنمایی کسی که این راه را قبلاً پیموده است باعث گمراهی و انحراف از مسیر می‌گردد:

«هر که تازد سوی کعبه بی‌دلیل
هر که گیرد پیشه بی‌اوستا»
همچو این سرگشتگان گردد ذلیل
ریش خندی شد به شهر و روستا»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۳۳۸)

۶- هم‌چنین، عوامل دیگری مانند ظلم و ستم، افسوس خوردن و پشیمانی بر گذشته و... نیز از موانع دستیابی به کمال است که مولانا در آثار خویش بدانها توجه نشان داده است.

۲- اهداف تربیتی مولانا

نظام تعلیم و تربیت اسلامی با توجه به گرایشهای معنوی و دینی آن بر پایه اهداف عالی چیده شده است. متربی یا دانش‌آموز در طی مراحل تحصیلی و تربیتی رسمی و غیر رسمی، باید راه خویش را برای رسیدن به این اهداف عالی، که خدا در رأس آنهاست، هموار کند ولی همان‌گونه که اشاره شد، آنچه در نظام تربیتی کنونی نمایان است تا حدودی تأییدکننده فاصله متون درسی و سامانه آموزشی با این اهداف عالی است. با توجه به آنچه عارفانی چون مولانا برای تعلیم و تربیت در متون خویش آورده‌اند و عملیاتی کردن آنها در نظام آموزشی و هم‌چنین توجه به آنها در تربیت خویش، می‌توان این مسئله را تا حدودی برطرف کرد.

مولوی جهان را دارای دو سو، یکی خدا و دیگری جهان مادی می‌داند. تمامی تلاش انسان که

بین این دو قرار دارد، باید در راستای رسیدن به خدا، فنا و یکی شدن و هماهنگی با او انجام گیرد (حسن زاده، ۱۳۸۸: ۱۲۳). برای رسیدن به این هدف بزرگ تربیتی، اهداف واسطه‌ای نیز به کمک انسان می‌آید. نظام تربیتی مولانا بر اصالت‌بخشی به عقل کلی شکل گرفته است. او علوم معمول را برخاسته از عقل جزوی می‌داند؛ عقلی که به منشأ خوبیها اتصال ندارد و بدون اتکا به عقل کلی به انحراف و پیروی از هوای نفس کشیده می‌شود. عشق، که همانا خود را ندیدن و ایثار برای معشوق حقیقی است در شیوه تربیتی شهودمحور مولانا نقش پر رنگی ایفا می‌کند. مسائلی چون شهود، یافتن ظرفیت وجودی، عنایات حق، موت ارادی، تغییر و... نیز مورد توجه مولانا در تربیت آدمی است.

اهداف در تعلیم و تربیت امور مطلوبی است که انگیزه آدمی به منظور عمل کردن به شیوه‌های صحیح تربیتی است. هدفگذاری در تعلیم و تربیت ناشی از مختار بودن آدمی است؛ زیرا برای موجود مجبور، هدف را جهت انگیزش و حرکت او قرار نمی‌دهند. مولوی به عنوان عارفی که به تربیت انسانها توجه ویژه‌ای داشته است و خود نیز به این مهم مشغول بوده، هدف نهایی و اهداف مرحله‌ای و واسطه‌ای در تربیت عرفانی را در آثار خویش مورد تبیین و بررسی قرار داده است. توجه به این نکته ضروری است که در مکتب تربیتی عارفانی چون مولانا با توجه به تأثیر زیادی که از دین و آموزه‌های وحیانی قرآن داشته‌اند، هدفی غایی هست که انسان در تمامی زندگی با طی مراحل مختلف و رسیدن به اهداف مرحله‌ای که به فراخور سن و استعداد و ظرفیت وی متفاوت است، سعی در رسیدن به آن را دارد. بیشتر این اهداف را می‌توان و با مناسب کردن آموزشهای رسمی قابل دستیابی دانست.

۲ - ۱ - هدف نهایی

فنا و بقای بالله: مولوی بر این باور است که کمال انسان در رستن از هستی و کنده شدن از خود و رسیدن به مقام فنا و بقا است (بهشتی، ابوجعفری و فقیهی، ۱۳۸۶: ۲۱۲). فنا و بقای بالله. که با طی مراحل توحید افعالی، صفاتی و ذاتی به دست می‌آید، غایت هدف سالک است و مولانا آن را مورد توجه قرار داده و تمامی اهداف تربیتی دیگر خویش را در راستای آن تعیین نموده است. فنا در یک کلام، جدا شدن از غیر حق، حتی خویشتن خویش است و بقا چیزی جز وحدت با حق و همه او شدن نیست و این همان محور و پایه امور عالم است که غفلت انسان از آن خدشه‌ای بدان وارد نمی‌سازد. در این راستا لازم است ابتدا اهداف تربیتی چه در تربیت خویشتن و چه در سطح

آموزشی جامعه در راستای غایت‌دار شدن و رنگ الهی یافتن و فراتر رفتن از اهداف کوچک مادی و سرعت بخشیدن به سیر الی الله و فنا و بقای او قرار داده شود و پس از آن اهداف واسطه‌ای و شیوه‌های تربیتی را نیز در این مسیر شکل داد تا بتوان بدین وسیله خلاقیت، انگیزه، پویایی و حرکت بیشتری را در روند فعالیتهای آموزشی جامعه مشاهده کرد.

«قرب نه بالا نه پستی رفتن است
قرب حق از حبس هستی رستن است
نیست را چه جای بالا است و زیر
نیست را نه زود و نه دور است و دیر
کارگاه و گنج حق در نیستی ست
غره هستی چه دانسی نیست چیست»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۴۸۴)

۲ - ۲ - اهداف واسطه‌ای

۱ - پرورش عقل کلی: تعبیر عقل جزوی و عقل کلی در آثار منظوم و منثور مولانا بسیار زیاد به کار رفته است. نسبت عقل کلی به عقل جزوی نسبت پدر و فرزند و مغز به پوست است. عقل کل جامع کمالات عقول است و عقل جزوی هستی خویش را از آن می‌گیرد (شجری، ۱۳۸۶: ۹۴). عقل جزوی یا عقل تحصیلی عقلی دانسته شده است که رو به سوی عالم مادی دارد و به دنبال دستیابی به اهداف این جهانی است که منعت مادی دارد. این عقل بدون اتصال به عقل کلی، که از غیب سرچشمه می‌گیرد، مایه تباهی انسانها می‌شود. در مقابل، عقل کلی در غیب و ملکوت ریشه دارد و سعی دارد راه‌های تغییر آدمی، یافتن معرفت شهودی، دریافت بارقه‌های حق تعالی، جدا شدن از عالم ماده، عشق الهی و نهایتاً فنا و بقای در حق را به انسان نشان دهد. در نتیجه برای ایجاد تربیت صحیح اولین مرحله پس از ایجاد حس طلب برای رسیدن به هدف غایی در متریان از نگاه عارفانی چون مولانا، باید پرورش عقل کلی و توجه به جهتدهی ساختار و محتوای آموزشی مدارس به سمت رشد عقل متصل به غیب، محصور نماندن به علوم مادی و درک علت آموختن آنها و حرکت فراتر از آن علوم باشد که با استفاده از محتوای متون دینی و عرفانی و توجه دادن متریان به معنویت امکانپذیر است:

«این تفاوت عقل‌ها را نیک دان
در مراتب از زمین تا آسمان
هست عقلی هم‌چو قرص آفتاب
هست عقلی کمتر از زهره و شهاب
هست عقلی چون چراغی سرخوشی
هست عقلی چون ستاره آتشی
زانکه ابر از پیش آن چون واجه
نور یزدانبین خردها بردهد»

آن ز صیدی حسن صیادی بدید
وین ز صیادی غم صیدی کشید»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۶۶۱)

۲ - تغییر خویشتن: تغییر خویش و حل مشکلات وجودی انسان از اهداف واسطه‌ای در تربیت عرفانی است. از دیدگاه مولانا، مشکلات آدمی که برای حل شدن آنها به تغییر در خویشتن آدمی نیاز است، عبارت است از: ندانستن فلسفه آفرینش، زندانی شدن روح در بدن، آینده هراسی، دلبستگی آدمی به زنجیر شهوت، غضب، اشتها، مقام و...، غفلت از من واقعی و همین‌طور از وطن اصلی، نقص اندیشه، تنهایی، خلأ وجودی ناشی از دورافتادگی از اصل و... (بهشتی، ابوجعفری و فقیهی، ۱۳۸۶: ۲۱۸). به عقیده مولانا یکی از اهداف مهم تربیت آدمی، تغییر صفات ناپسند نفس او به صفات پسندیده است که خود او سعی داشت در آثار خویش و هم‌چنین در تربیت مریدان به ایجاد تغییر مثبت در افراد دست یازد. با توجه به اینکه مراتب کمال برای انسان تا بی‌نهایت ادامه دارد، او همیشه با هدف تغییر خویشتن گام برمی‌دارد. تحقق این هدف می‌تواند از وظایف مهم هر نظام تربیتی متعالی برای قرار دادن اعضای جامعه خویش در مسیر رشد معنوی و حقیقی آنها باشد که با تلاش و البته بردباری محقق می‌شود:

«عقده‌ای کان در گلوی ماست سخت
حل این اشکال کن گر آدمی
که بدانی که خسی یا نیک‌بخت
خرج این کن دم اگر آدم دمیم»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۶۶۵)

در مسیر تحقیق این مهم، کافی است معلم به‌عنوان مسئول تربیتی، که به طور مستقیم با دانش‌آموزان مرتبط است به شناسایی دقیق قوت و ضعفهای دانش‌آموزان بپردازد و آنها را در تغییر صفات نامناسبشان یاری کند.

۳ - دستیابی به معرفت شهودی: شهود در متون عرفانی در اغلب موارد با واژه کشف همراه می‌شود که نوعی از شناخت فراتر از حس ظاهری است. این نوع شناخت، به دلیل علوم حصولی که بر پایه عقل جزوی است، تحقق نمی‌یابد بلکه از علم حضوری و بی‌واسطه که از عقل کلی سرچشمه می‌گیرد، حاصل می‌شود (فنائی اشکوری، ۱۳۹۰: ۱۳۹). مولانا آن‌گاه که در معرفت ناشی از عقل جزوی و کلی سخن می‌گوید، درک حقیقت را به اتصال قوه ادراک آدمی به عقل کلی منوط می‌داند و آن را علم کسبی که از عقل جزوی پدید بیاید و فناپذیر باشد به شمار نمی‌آورد. او آدمی را به دستیابی به شهود و شناخت شهودی که ماندنی‌تر است فرا می‌خواند. او

سرچشمه شهود را دل محسوب می‌کند و شهود را جوششی و درونی می‌پندارد و نه کوششی و بیرونی و بارها در آثار خویش سعی در سوق دادن شاگردان خود به این شیوه آموختن داشته است؛ به‌طور نمونه در جایی از فیه‌مافیه خطاب به مریدان خویش می‌گوید: «امید داریم که شما این سخن‌ها را هم از اندرون بشنوید که مفید آن است. اگر هزار دزد بیرونی بیایند در را نتوانند باز کردن تا از اندرون دزدی یار ایشان نباشد...» (مولوی، ۱۳۹۲: ۷۱). توجه به شهود با توجه به ویژگی‌های درونی که دارد به‌گونه مستقیم نمی‌تواند در آموزش مورد توجه قرار گیرد اما می‌توان با مطالعه سرگذشت عرفا و بزرگان و توجه دادن به مقاماتی که ایشان یافته‌اند، متریبی را به آن متوجه ساخت تا اینکه معرفت شهودی و حضوری جایگاه خویش را در آموزش رسمی بیابد. در جایگیر نمودن معرفت شهودی باید دقت زیادی نسبت به آسیب‌های آن کرد تا تأثیر صحیح آن را در راستای دستیابی، هدف غایی انسان مشاهده کرد.

۴ - برخورداری از بارقه‌های حق: مولانا بارها از بارقه‌های حق و لزوم بهره‌مندی از آنها سخن می‌گوید. طی راه کمال و رسیدن به فنا و بقای الهی، بدون عنایت خاص حضرت حق و سپردن خویش به آنها برای هیچ کسی میسر نیست. از اهداف مهم تربیتی انسان، جهت دادن و سوق یافتن او به درک صحیح عنایات الهی و برخورداری از آنها برای دستیابی به کمال حقیقی آدمی است. آشنا کردن افراد با الطاف خداوندی و قرار گرفتن در مسیر این الطاف و بر حذر داشتن ایشان به دل‌بستگی به غیر حق و درخواست توجه از دیگری، بدون شک در رشد آدمی و حرکت صحیح در مسیر هدف اصلی آفرینش یعنی فنا و بقای بالله نقش اساسی دارد که می‌تواند در محتوای آموزشی رسمی و غیر رسمی هر سنی مورد توجه قرار گیرد و به آسیب‌های اشتباه گرفته شدن دامها و وسوسه‌های شیطانی با عنایات رحمانی نیز توجه داده شود:

«گفت پیغمبر که نفع‌های حق گوش و هوش دارید این اوقات را نفعه آمد مر شما را دید و رفت نفعه دیگر رسید آگاه باش تازگی و جنبش و طوبی است این گر درافتد در زمین و آسمان

اندرین ایام می‌آرد سبق دربایید این چنین نفعات را هر که را می‌خواست جان بخشید و رفت تا از این هم وانمانی خواهی تاش همچو جنبش‌های حیوان نیست این زهره‌هاشان آب گردد در زمان»

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۰۰ و ۱۰۱)

۵ - موت اختیاری: رها شدن از زنجیر جسم مادی به صورت ارادی از هدفهای مورد توجه عارفان در تربیت عرفانی است. از نگاه مولانا موت اختیاری و خروج ارادی از جسمانیت خویش، که در پس آن تلاش برای رسیدن به فنا و بقای در حق است به عنوان هدفی واسطه‌ای در زمینه تربیت عرفانی آدمی مورد توجه قرار می‌گیرد. وجود انگیزه‌های مادی، که اکثراً فایده‌درخور و ماندنی برای انسان ندارد، از همین دل بستگی به دنیا سرچشمه می‌گیرد و جدا شدن از دل بستگی‌های این جهانی بدون شک در برطرف شدن عیوب تربیتی فعلی جامعه که گاه انگیزه‌های آسیب‌زایی حتی برای اصل آموختن و بعد چگونگی استفاده از آموخته‌ها نقش مهمی دارد و هم چنین تعالی معنوی آدمی را محقق می‌سازد. این امر به دلایلی که یاد شد تا حد دور نمودن از تعلقات مادی در نظام آموزش رسمی و تا حد موت اختیاری در تربیت غیر رسمی انسانهایی که ظرفیت وجودی زیادی دارند، می‌تواند مورد توجه متصدیان تربیت و هم‌چنین خود انسانها قرار گیرد. مولانا موت اختیاری را قیامت صغرای انسان می‌داند و از آن استقبال می‌کند و می‌گوید:

«مرگ پیش از مرگ امن است ای فتی
این چنین فرمود ما را مصطفی
گفت موتوا کلکم من قبل آن
یأتی الموت تموتوا بوالفتن»
(مولوی، ۱۳۸۹: ۵۸۲ و ۹۹)

۶ - عشق: عشق همان تمایل شدید به معشوق حقیقی از اهداف واسطه‌ای تربیت عرفانی مولانا است که در پس ترک تعلقات مادی و به‌صورت عنایت برای آدمی پدیدار می‌شود. مولانا سعی دارد افراد در عشق اسیر شوند تا بخوبی معنای آن را بفهمند. عشق حتی می‌تواند نسبت به دیگرانی مانند پیر باشد که بدین ترتیب می‌تواند در سیر به سمت معبود ازلی نقش داشته باشد. تنها کاری که مولانا برای فهماندن این لطیفه ربانی می‌نماید، دادن نشانیهای آن است تا ارتباطی هر چند ناقص با آن برقرار شود. زنده شدن و تازگی و دولت پاینده شدن، عامل سیری و غذای روح و... تعبیر مولانا برای ویژگیهای عشق است. عشق مغناطیس است؛ یک دم جان را بکلی به فنا می‌دهد؛ سپس دوباره دام و دانه می‌شود تا مرغ جان را جرعه‌ای از شراب حقیقت بچشانند و همه اینها فقط آغاز عشق است؛ هیچ کس به آخر آن نتواند رسید (صادقی مزده، ۱۳۹۰: ۸۸ و ۸۹). در نظر مولانا عشق حقیقی این است که به حضرت احدیت مربوط شود و از آمیختگی و شراکت غیر میرا باشد. توجه کردن به غیر و دیگری را در نظر آوردن از عشق حقیقی دور است ضمن اینکه عشق حقیقی به آدمی قدرت از خودگذشتگی نیز می‌بخشد (صادقی مزده، ۱۳۹۰: ۱۰۳ تا ۱۰۵). عشق حقیقی

سریعترین انگیزه و موتور محرک آدمی به سمت فنا و بقای در حق است و باید کوشید که ضمن توجه و استفاده از آن در نظام تربیتی، افراد را به سمت غرق شدن در آن هدایت کرد:

«شرح عشق ار من بگویم بر دوام صد قیامت بگذرد وان نا تمام»

(مولوی، ۱۳۹۲: ۷۲۷)

«عشق تو منادیی به عالم درد داد تا دل ها را به دست شور و شر داد

و آنکه همه را بسوخت و خاکستر کرد و آورد به باد بی نیازی برداد»

(همان: ۲۰۵)

توجه‌دهی به عنصر محبت به موجودات عالم، انساندوستی و هم‌چنین دوست داشتن خدایی که آدمی را آفرید از همان آغاز کودکی، روحیه نشاط و پویایی ویژه و انگیزه حرکت بی‌حدی را به آدمی می‌بخشد و ثابت شدن همین موتور محرک در وجود انسان است در سالهای بالاتر عمر که باعث شکوفایی شخصیت وی می‌شود و او را به هدف اصلی آفرینش رهنمون می‌شود که فانی در حق و بقای به او است.

نتیجه‌گیری

نتایج این مقاله را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد که مبانی فکری مولانا در انسانشناسی بر پایه جایگاه الهی آدمی، راهنمایی انسان برای دور شدن از حس ظاهری و حصول حواس باطنی است. او برای دستیابی به کمال آدمی، عواملی را معرفی می‌کند و موانع رسیدن به کمال را نیز برمی‌شمارد تا آدمی با استمداد از آنها راه رسیدن به حق و حقیقت را دریابد. او معتقد است که انسان با تکیه بر عقل کلی و شهود و طی برخی مقامات و رعایت برخی اصول عرفانی به گونه‌ای صحیح، سعی خواهد کرد تا به کمال حقیقی خویش یعنی جدایی از مادیات، حس و بدن و اتصال به غیب و حقیقت و رسیدن به نوعی وحدت با محبوب دست یابد؛ برای همین با تکیه بر عقل کلی، مراحل سلوک عرفانی آدمی را، که او را به شناخت و درک خداوند و یکی شدن با او است برای هدایت آدمی برمی‌شمارد.

بر اساس مبانی فکری مولانا در بحث انسانشناسی، می‌توان اهداف تربیت عرفانی او را چنین خلاصه کرد که هدف اصلی در تربیت عرفانی آدمی، فنا و بقای بالله است و دیگر اهداف تربیتی بر

مبنای همین هدف شکل می‌گیرد که در حکم واسطه و ریز اهدافی مرحله‌ای در طول زندگانی و با توجه به مرتبه و ظرفیت آدمی است که با وجود آنها طی مسیر برای انسان آسانتر خواهد شد. در راه رسیدن به فنا و بقای بالله، که همان جدایی از غیر حق و اتحاد با حضرت اوست به ترتیب پرورش عقل کلی که پای در عالم غیب دارد به عنوان اولین و کلیدی‌ترین هدف واسطه‌ای تربیت، تغییر خویشتن که از اهداف مهم مرحله‌ای در دستیابی آدمی به فنا و بقای بالله است، دست یافتن به شهود که همان گذشتن از حس ظاهری و مشاهده بی‌واسطه حقایق عالم با دل است و از اساسی‌ترین اهداف واسطه‌ای در تربیت عرفانی انسان برای رسیدن به هدف غایی او به شمار می‌رود، موت اختیاری که بر اساس کنار گذاشتن تعلقات مادی و انقطاع به میل و اراده آدمی از بدن و در نتیجه انقطاع از عالم ماده صورت می‌پذیرد، دریافت بارقه‌ها و عنایات رحمانی و رحیمی حضرت حق که بدون آنها تلاش انسان هر اندازه که باشد، هیچ است و عشق، که نیروی محرک حاکم بر هستی و راه پیشرفت و رسیدن به کمال حقیقی برای آدمیان، یعنی همان مشاهده ذات خداوندی است از جمله اهداف واسطه‌ای در تربیت عرفانی از نگاه مولانا است که می‌تواند در پیشبرد اهداف معنوی نظام آموزشی و تربیتی رسمی و عمومی و غیر رسمی و فردی به صورتهای مختلف مورد توجه قرار گیرد. نکته آخر اینکه به بیشتر اهداف یاد شده در شیوه رسمی آموزش به شیوه‌ای تشکیکی و با توجه به مراتب تربیتی و سن افراد از ضعف به شدت، باید پرداخته شود تا متریان دچار سردرگمی نشوند.

منابع

قرآن کریم.

باقری، خسرو (۱۳۹۲). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی. ج اول. تهران: انتشارات مدرسه.

بهشتی، محمد (۱۳۸۸). روش‌های تربیت معنوی. دوماهنامه تربیت اخلاقی خُلُق. ش ۱۵: ۲۴ و ۲۵.

بهشتی، محمد؛ ابوجعفری، مهدی؛ فقیهی، علی نقی (۱۳۸۶). آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت. ج ۲. تهران: سمت.

جمشیدی، بیتا (۱۳۸۸). مقایسه و بررسی تطبیقی فلسفه تربیتی مولانا و امام خمینی (ره). پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشکده علوم تربیتی دانشگاه الزهرا.

حسن‌زاده، صالح (۱۳۸۸). فهم و برداشت مولانا از خدا، انسان و جهان. مجله علمی پژوهشی ادیان و عرفان: آیینة معرفت. ش ۱۸: ۹۹ تا ۱۲۴.

دهباشی، مهدی؛ میرباقری فرد، سیدعلی اصغر (۱۳۸۶). تاریخ تصوف (۱). تهران: سمت.

- رجبی، محمود (۱۳۸۸). انسان شناسی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- سیدی، مهشین (۱۳۸۱). فلسفه تربیتی مولانا. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشکده علوم تربیتی دانشگاه شیراز.
- شجری، رضا (۱۳۸۶). ستایش و نکوهش عقل در مثنوی. نشریه علمی پژوهشی پژوهش‌های ادبی. ش ۱۷: ۸۷ تا ۱۰۶.
- صادقی مزده، بهمن (۱۳۹۰). «نسیم عشق: بررسی مسأله عشق از دیدگاه شیخ اشراق و مولانا جلال الدین محمد بلخی». تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- فنائی اشکوری، محمد (۱۳۹۰). معرفت شهودی در عرفان اسلامی. پژوهش نامه عرفان. ش ۵: ۱۳۷ - ۱۵۸.
- قربانی، قدرت‌الله (۱۳۹۲). تبیین ابعاد انسان عرفانی در مثنوی مولوی. نشریه علمی پژوهشی فلسفه و کلام، پژوهش‌های اعتقادی کلامی. ش ۱۰: ۲۹ تا ۵۰.
- کاردان، علی محمد (۱۳۸۸). سیر آرای تربیتی در غرب. تهران: سمت.
- گنجور، تارنمای تخصصی شعر و ادبیات فارسی. مولوی. Ganjoor.net.
- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۶۳). مولانا جلال الدین (زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آنها). ترجمه توفیق سبحانی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶). معارف قرآن ۱-۳ «خداشناسی، کیهان‌شناسی و انسان‌شناسی». قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره).
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۹۲). فیه ما فیه. به تصحیح و حاشیه بدیع الزمان فروزانفر. تهران: دانشگاه تهران.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۹۱). کلیات شمس تبریزی، بر اساس نسخه فروزانفر. تهران: آدینه سبز.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۹). مثنوی معنوی بر اساس تصحیح نیکلسون. قم: کمال الملک.
- نصر اصفهانی، محمدرضا (۱۳۷۷). سیمای انسان در اشعار مولانا. اصفهان: هشت بهشت.
- نصر اصفهانی، محمدرضا (۱۳۷۵). فرزادگی و شیدایی (بررسی تحلیلی عقل و عشق در آثار مولانا). اصفهان: هشت بهشت.
- نوروزی، رضاعلی؛ هاشمی اردکانی، سید حسن (۱۳۹۱). تحلیلی بر شناخت و اصول تربیت اشراقی از دیدگاه سهروردی. نشریه علمی ترویجی پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی. ش ۱۴: ۷۵ تا ۹۴.
- هاشمی، فاطمه (۱۳۸۹). تبیین و تحلیل اندیشه‌های انسان‌شناسی مولوی و دلالت‌های تربیتی آن. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشکده علوم تربیتی دانشگاه اصفهان.
- همتی، حجت‌الله (۱۳۹۰). سر معجز: نگاهی به مفهوم صورت و معنی در کتاب فیه ما فیه. نشریه علمی ترویجی ادیان و عرفان: معرفت. ش ۱۶۱: ۹۳ - ۹۶.

